

هایدی به نفع طبیعت

هایدی به نفع دخترها

یک اثر، دو دیدگاه

O زکیه احمدی

می‌کند و حتی مکان زندگی‌اش اشاره کرد. همین‌طور به درختان کاج، باد و درحد وسیع‌تری به بزها و چراگاه.

هایدی، شخصیت اصلی این رمان که تمام رمان حول او ساخته می‌شود، درواقع کودکی طبیعت‌گرا و به نقل از اثر، عاشق کوهستان است. معرفی او با ورود به کوهستان آغاز می‌شود و آن‌جا تولد شخصیت اوست. نویسنده از توضیح و تفسیر گذشته او، به چند سطر، آن هم در طول اثر بسنده کرده است. ابهامی منطقی که در ذهن خواننده ایجاد می‌شود، چگونگی تطبیق او با طبیعت است؛ در حالی که سال‌ها در شهر زندگی کرده. او به محض ورود، لباس‌های اضافی‌اش را درمی‌آورد و در جواب خاله‌اش که به او می‌گوید: «لباس‌هایت کجاست؟» می‌گوید: «دیگر به آن‌ها احتیاج ندارم».

هایدی کودکی مهربان، ساده و باهوش است. انگار طبیعت درون اوست و او از آن به بعد، طبیعت آن‌جا را می‌سازد. ارتباط عمیق او با دریاچه، آسمان، خورشید و عناصر طبیعی آن قدر پیچیده است که گاه توصیف‌های کودکانه او را شاعرانه جلوه می‌دهد. هایدی با ورودش و شناسایی محیط، درواقع کوهستان را به خواننده، آن‌گونه که خود می‌بیند، عرضه می‌کند. او با ورودش همه چیز را تغییر می‌دهد و حتی حضورش برای بزرگ‌ها شناخته شده است. سپس با دوری‌اش از

می‌کنند. در قسمتی از رمان، هایدی با دیدن غروب خورشید، آن قدر تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد که فکر می‌کند کوه‌ها و درخت‌ها آتش گرفته‌اند. بنابراین، از جا می‌پرد و فریاد می‌زند: «پیتز، پیتز، آتش! آتش! کوه‌ها آتش گرفته‌اند و برف‌ها و همین‌طور آسمان. نگاه کن، درخت‌ها و سنگ‌ها دارند می‌سوزند! حتی آن بالا آشیانه شاهین هم آتش گرفته، همه چیز آتش گرفته!».

نمونه‌های بسیاری می‌توان ذکر کرد که گل‌ها، آسمان، خورشید، کوه‌ها و سایر عواملی که کوهستان را ساخته‌اند، حضور تازه و جدیدی دارند. این کتاب، از توصیف‌هایی سرشار است که از نگاه یک نوجوان، ایده‌آل و حتی در بعضی موارد رشک‌برانگیز است. ترکیب‌هایی که گاه در این متن دیده می‌شود، بسیار شاعرانه‌اند. این نمونه‌ها در پیوند موفق این اثر با طبیعت دخیل بوده‌اند. در قسمتی از رمان، پدربزرگ هایدی، به اطراف نگاه می‌کند و با تعجب می‌گوید: «امسال واقعاً سال خورشید است! این باعث می‌شود که سبزه‌ها و گل‌ها سریع‌تر رشد کنند و...». ترکیب‌هایی مانند «سال خورشید» در این رمان بسیار است. و هر یک ویژگی خاصی دارد که به ارائه دقیق و موفق طبیعت کمک می‌کند.

اشاره به نکات ریز و گاه حتی نمادین، صمیمیتی ایجاد کرده است. در این مورد، می‌توان به کارکرد «شاهین» و صدایی که در آسمان ایجاد

موضوعی که در همان صفحات اول، حتی قبل از شخصیت‌پردازی، به آن پرداخته و محتوای اثر براساس آن ساخته می‌شود، طبیعت است. طبیعت‌گرایی در این متن، سهم وسیعی دارد و علاوه بر آن، بسیاری از روابط، پیوندها و اتفاقات با تکیه بر آن و در بستری که طبیعت می‌سازد، پیش می‌رود. ارزش‌گذاری متن، به نفع طبیعت و به ویژه کوهستان است و شخصیت‌هایی که در ارتباط با طبیعت ساخته شده‌اند و با آن مرتبطند. به لحاظ ارزشی برترند و بالعکس، انسان‌های شهری، نامیده، عصبی و در بعضی موارد گرفتار و حتی فراموشکارند. طبیعت در این اثر، نمود تمام زیبایی‌ها و امیدهاست و به نظر می‌رسد که بیش‌تر از سایر موارد، در شکل دادن به کلیت اثر و حتی هویت بخشیدن به شخصیت‌ها دخالت دارد.

نویسنده در توصیف طبیعت، از عناصری بسیار ساده استفاده کرده، اما با قدرت آن‌ها را کنار هم چیده است. مجموعه‌ای که او به عنوان کوهستان معرفی کرده، در واقع جایی است که حتی شخصیت‌های رمان آن را بهشت نامیده‌اند و البته، نویسنده در رساندن مخاطب به این باور که آن‌جا به راستی بی‌نظیر است، موفق بوده است. توصیف‌هایی که شخصیت‌های داستان، از کوهستان ارائه می‌دهند، به مراتب کامل‌تر و تازه‌تر از توصیف‌های راوی است. گاهی این ترکیبات، آن قدر زیبا و تأثیرگذارند که حس شاعرانه‌ای را بیان

هایدی



یک اثر، دو دیدگاه

عشق او واقعی است...

شخصیت‌هایی که در طول رمان معرفت پسر بچه‌ها، نسنجیده، دمدمی و پرتوقع هستند. پیترا که در قسمت‌هایی از رمان، گام به گام هایدی پیش می‌رود، هر کاری را با منفعت آن می‌سنجد. حتی وقتی هایدی از او می‌خواهد بزها را تنبیه نکند، او در عوض تنبیه نکردن، قسمتی از نان و پنیر هر روز هایدی را طلب می‌کند. انداختن صندلی کلارا در دره و مواردی از این دست، در این اثر بسیار است پسر بچه دیگری که به شکلی بسیار کوتاه معرفی می‌شود، در ازای رساندن هایدی به برج، برای دیدن کوه‌ها و بازگرداندن او به خانه، چهار پنی طلب می‌کند. بالعکس، شخصیت هایدی و کلارا، گاهی به صورتی مبالغه‌آمیز خوب، مستقل و حتی ایده‌آل معرفی شده است. بنابراین، مبالغه‌ها از یک طرف و روند ملایم و شاعرانه رمان از سوی دیگر، ممکن است این رمان را برای پسر بچه‌ها زیاد جذاب جلوه ندهد.

در پایان، برخورد پدربزرگ با موضوع مدرسه رفتن هایدی، از نمونه‌های جالبی است که بد نیست به آن اشاره کنیم. پدربزرگ در جواب کشیش که برای بردن هایدی به مدرسه آمده است، می‌گوید: «او کنار بزها و پرندگان بزرگ می‌شود و آن‌ها هیچ چیز بدی به او یاد نمی‌دهند. به این ترتیب، او همین‌طور خوشحال و شاد باقی می‌ماند».

کوهستان و طبیعت است که این اثر را به گونه‌ای معجزه‌وار، پیش‌بینی می‌کند. بهبودی کلارا در طبیعت، با کمک هایدی و پدربزرگش، در واقع برتری طبیعت است بر زندگی کسالت‌آور و بیمارگونه شهری. این موضوع، هدف نویسنده را تأمین می‌کند.

درونمایه مذهبی و تکیه بر دعا نیز در سراسر اثر به چشم می‌خورد. حس کودکانه و امیدوارانه هایدی، از همان ابتدا جریانات را پیش می‌برد. هایدی حتی تصویری از کوری ندارد و دیالوگی که بین هایدی و گرانی در این مورد شکل می‌گیرد، نشان‌دهنده حس جاودانی زیبایی در دخترک است. بازگشت هایدی به کوهستان، در حالی که نان‌های سفید و نرم برای گرانی آورده و خواندن و نوشتن آموخته است، برای گرانی شبیه معجزه‌ای می‌ماند و بارها خدا را به این سبب شکر می‌گوید. هایدی برای گرانی دعا می‌خواند و گرانی آن‌ها را مدام تکرار می‌کند. نکته مهم، رابطه این دعاها با طبیعت است؛ انگار دعاها شعرهایی هستند که درباره طبیعت سروده شده‌اند:

خورشید طلایی

از پشت کوه بیرون می‌رود
و نورش را می‌افشاند
گرم و درخشنده بر سر ما
قدرت خداوند را می‌بینم
ساعت به ساعت

کوهستان، دچار آن چنان غم غربت عمیقی می‌شود که وقتی می‌فهمد از پنجره نمی‌تواند کوه‌ها را ببیند. با وجود دنیای مرموز و ترسناک زندگی شهری، از خانه خارج می‌شود و از بلندترین ساختمان شهر بالا می‌رود تا شاید بتواند کوه‌ها را ببیند. هم‌چنین، وقتی شب‌ها در خواب راه می‌رود و در ورودی ساختمان را باز می‌گذارد، بعد از این که از او توضیح خواسته می‌شود، می‌گوید:

«او، بله من هر شب خواب می‌بینم که پیش پدربزرگ برگشته‌ام و می‌توانم صدای پیچیدن باد را در لابه‌لای درختان کاج بشنوم. من در خواب می‌فهمم که ستاره‌ها آن بیرون می‌درخشند و سریع بلند می‌شوم و در کلبه را باز می‌کنم و منظره قشنگی را می‌بینم. اما همیشه وقتی بیدار می‌شوم، می‌بینم که هنوز این‌جا در فرانکفورت هستم». نو بودن و عادی نشدن عناصر طبیعی، مقوله‌ای است که نویسنده آن را مدام یادآوری می‌کند. در قسمتی از اثر که هایدی بیدار می‌شود و دوست دارد صدای باد را وقتی در میان درختان کاج می‌پیچید، بشنود، آن قدر برای دیدن درختان عجله دارد که پوشیدن لباس را وقفه‌ای می‌داند. هایدی سرانجام، با همان روحیه طبیعت‌گرا و ایمان به عناصر طبیعی، به مداوای کلارا مشغول می‌شود و پدربزرگ که نمود یک مرد کوهستانی است، با همان صلابتی که کوهستان توصیف شده است، در کمک به کلارا کم نمی‌گذارد. در واقع، این